



پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

# شعر آمریکای لاتین

مجتبی اقدامی

## پیغام بادها



من می شنوم پیغام بادهای جنوب را  
که از سراسر زمین مان  
با رقص و آواز می گذرد  
من می شنوم پیغام بادهای شمال را  
آن هنگام که در مزارع نیشکر جان می کنم  
و به شمایل ارباب خیره می شوم  
«انگار سرود مرگ تمامی کارفرمایان یکی است»  
من می شنوم پیغام بادها را  
بر چهار راهها انتظار سرخ خسته می شود

## ناقوس کلیسا را بشنو

ناقوس کلیسا را بشنو

ارباب می گوید:

مرا به کار می خواند

ارباب می گوید:

کار

کار

کار

ناقوس کلیسا را بشنو  
با تونیز سخن می گوید  
وقتی دهلیز معدن از ریزش سنگ ها

بسته میشود

ما نوئل دیگر نخواهد خواند

آه مانوئل

آنها می خواهند آواز تو دیگر نباشد

بخوان،

بخوان،

بخوان

ناقوس کلیسا را بشنو  
با تونیز سخن می گوید  
رهایی خلق نزدیک است  
با غسل باید شهید شد  
مسیح باز خواهد گشت  
و از ارباب انتقام خواهد گرفت  
ناقوس کلیسا را بشنو  
این صدا

نوید پیروزی است  
آن هنگام که در مزارع قهوه  
سرود رنج را ندا می دهی  
و سالیان دراز سیاه ستم را قصه می کنی  
و در خیابان های سالوادور  
از دست پلیس دژخیم خومی گریزی  
و پشت عدل های پنبه تازه  
در انبار پنهان میشوی  
ناقوس کلیسا را بشنو  
این صدا  
نوید پیروزی است.

## سرود معدنچیان



چه لذت بخش است کار

می گویند: کار

روح مرد را صیقل میدهد

کدام کار؟

کدام مرد؟

می گویند:

پیامبران، به گل پینه های دست کارگر

بوسه می زنند

چه لذت بخش است کار

کدام کار؟

شاید— ساختن دسته های مسلسل

شاید— چیدن حروف سربی

شاید— سائیدن تیغه‌های داس  
شاید— کاشتن دانه‌های برنج  
باید در تاریکی دهلیزهای معدن  
کاری جُست  
کاری که روح «مرد» را صیقل دهد  
باید دست‌های سیاه و سخت معدنچیان  
درهم فشرده شود  
باید در خم‌های دالان معدن  
گلدان‌های گل سرخ گذاشت  
باید روشنائی‌های روز را  
در معدن‌ها تقسیم کرد  
می گویند:  
کار روح مرد را صیقل میدهد  
کدام کار؟  
کدام مرد؟  
آی معدنچیان  
باید کاری جُست  
آی معدنچیان  
باید  
مردی جُست.

## پیروزی منتظر است

ناقوس کلیسا را بزنید  
زیبا روئی در خانه غمگین است  
گلدان گل سرخی بزمین افتاده  
دهکده گل سرخی بزمین افتاده  
دهکده غمگین است

هوا ابر است

فضا تاریک است

کوهها را مه گرفته

عاشقی در کوهستان با اسلحه اش تنها است

راه را گم نکند

ناقوس کلیسا را بزنید

کوهها را مه گرفته

زیبا روئی در خانه

در دهکده ای آرام منتظر است

گل سرخی تنهاست

چریکی در کوهستان با اسلحه اش سرود می خواند

راه را گم نکند

ناقوس کلیسا را بزنید

پیروزی میرسد از راه

در توبره اش خنده بسیار است

فقر نیست

بیماری نیست

ناقوس کلیسا را بزنید

پیروزی میرسد از راه

او خسته است

او منتظر است

منتظر طلوع صبح.

خیابان های متروک حسرت شنیدن یک شیهه اسب را می کشند

زیبائی تو را بر دسته مسلسل به شعر می نویسم

ما آزاد خواهیم شد

و چراغ سرخ شاهراهها برای ما هم سبز خواهد شد

می شنوی پیغام بادهای شمال و جنوب را

امریکا

امریکای پرو- آرژانتین- شیلی- سالوادور- و...

آزاد خواهی شد

زیرا

صدای دلنشین گلوله ها

از کوهستان بگوش میرسد.



## آسمان مهتابی

دلم می خواست آسمان مهتابی بود  
می توانستم ستاره ها را بشمارم  
بر آسمان یک مزرعه سبز نقاشی کنم  
دلم می خواست می توانستم  
بر قله های «آند» گل های سرخ بگذارم  
و به تمامی کارگران معدن یک فنجان قهوه داغ بدهم  
دلم می خواست می توانستم  
بر سرزمین هایی که از سالیان دور اجدادم در آن جان داده اند  
آزادانه بچرخم  
و آواز بخوانم  
و به هر دهقان یک سیگار از تنباکوی تازه بدهم  
دلم می خواست می توانستم  
برای دخترم «دلمیرا» دارو بخرم، تا از درد نمیرد  
و برای کلیسا شمع هدیه کنم  
دلم میخواست آسمان مهتابی بود  
تا چریکها در جنگل گم نشوند  
و در بلور عشق شنا کنند  
دلم میخواست آسمان مهتابی مهتابی بود.

مرا بشمارید

مرا بشمارید

مرا بشمارید

مرا که هرگز نخندیده‌ام

مرا که در نوای هر فلوتی وجود دارم

مرا که در صدای هر گیتاری حس می‌شوم

مرا بشمارید در میان توده‌های بی‌شمار خلق

در میان آواز جمعی همسرایان کلیسا

در میان ساقه‌های بلند نیشکر

در میان فاصله‌های صدای ناقوس برج پیر کلیسای

دهکده

مرا بشمارید

در میان خنده‌های کودکان دبستانی

در میان گیسوان سیاه دختران گواتمالائی

در میان رنگهای روسری زنان کلمبیایی  
در میان ساقه های کلاه مردان دهقان مکزیکی

مرا بشمارید

مرا که هرگز نخوانده ام

مرا که به وسعت تمامی امریکای لاتین گریه کرده ام

مرا که به جبهه مبارزه خلق افتخار می کنم

مرا بشمارید

مرا بشمارید

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

شعرهای امریکای لاتین تعداد بیشتری بود که مناسبانه بعلت  
تمجیل برای چاپ همه آنها پیدا نشد و به همین قطعه های موجود  
اکتفا شد. با بپوش، انشاء الله در فرصتهای بعد. به امید خدا.